

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

دیروز عرض شد اگر مولا نسبت به عبد حج انجام بدهد، این حجة الاسلام اش حساب می شود. روایاتی خواندیم که از جمله روایات این بود که هم در استبصار است و هم در من لایحضر که می فرماید: «عَنْ أَبَانَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ حَكَمِ بْنِ حَكِيمِ الصَّيْرَفِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: أَيُّمَا عَبْدٍ حَجَّ بِهِ مَوَالِيهِ فَقَدْ قَضَى حَجَّةَ الْإِسْلَامِ». <sup>۱</sup> در این روایت صراحت دارد که عبد حجش به عنوان حجة الاسلام قبول است. این یک روایت.

روایت دیگر که مخالف با این روایت هست: «رَوَى إِسْحَاقُ بْنُ عَمَّارٍ سَأَلْتُ أَبَا إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أُمِّ وَوَلَدٍ تَكُونُ لِلرَّجُلِ قَدْ أَحَجَّهَا - أُمٌّ وَوَلَدٌ رَا بَهُ مَكَّةَ مِي بَرْدٍ - أَيْ جَزَى ذَلِكَ عَنْهَا مِنْ حَجَّةِ الْإِسْلَامِ - از حجة الاسلام کفایت می کند؟ حضرت فرمودند: نه! این دو روایت با هم دیگر تعارض پیدا می کند. خب عبد با أم و ولد چه فرقی می کند؟ هر دو عبد هستند، منتهی آن مرد است و این زن است و هر دو در تحت

۱ - الاستبصار، ج ۲، ص ۱۴۷.

قباله یک نفر هستند. فرض کنید عبد دارد و کنیز و آن کنیز هم امّ ولد است دیگر - قال: لا! قُلْتُ: لَهَا أَجْرٌ فِي حَجِّهَا؟ قَالَ: نَعَمْ.<sup>۱</sup> حجتش درست است ولیکن حجة الاسلام نیست، این هم یک مسأله.

حالا این روایت اول را می بینیم که با روایت دیگری که در این جا هست مخالف است: «عَنْ مِسْمَعِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ - این روایت را دیروز خواندیم - عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَوْ أَنَّ عَبْدًا حَجَّ عَشْرَ حَجَجٍ - مولا ده بار عبد را به مکه ببرد یا بفرستدش، لازم نیست حتماً ببرد او را به مکه، بفرستد - كَانَتْ عَلَيْهِ حَجَّةُ الْإِسْلَامِ أَيْضًا إِذَا اسْتَطَاعَ إِلَى ذَلِكَ سَبِيلًا».<sup>۲</sup> یعنی این هم حجة الاسلام نبود.

بینید دو روایت معارض هستند؛ آن روایت می فرماید: «فَقَدْ قَضَى حَجَّةَ الْإِسْلَامِ» و صراحت دارد، این روایت می گوید: «كَانَتْ عَلَيْهِ حَجَّةُ الْإِسْلَامِ». اگر حتی عشر حجج هم به مکه برود، این حجة الاسلام حساب نمی شود. خب هر دو را هم امام فرموده، إن شاء الله راوی از خودش اضافه نکرده باشد و امام این را فرموده باشد. این هم یکی، حالا

۱ - من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۴۳۲.

۲ - وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۵۴.

روایت مربوط به عبد را ما می خوانیم تا این که نسبت به مسائل دیگر این قضیه روشن بشود. آن روایت اعاده را که خب دیروز خواندیم حالا امروز هم دوباره آن روایت را برمی گردیم و می خوانیم.

روایتی که مثل روایت اُمّ ولد هست و در کافی نقل شده «عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ شَهَابٍ - این ها همه سندش صحیح است - عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي رَجُلٍ أَعْتَقَ عَشِيَّةَ عَرَفَةَ عَبْدًا لَهُ - در شب عرفه بنده اش را آزاد می کند - أَيْجُزِي عَنِ الْعَبْدِ حُجَّةَ الْإِسْلَامِ؟ قَالَ: نَعَمْ! قُلْتُ: فَأَمُّ وَكَلِدٍ أَحَجَّتْهَا مَوْلَاهَا، أَيْجُزِي عَنْهَا؟ قَالَ: لَا! قُلْتُ: أَلَهُ أَجْرٌ فِي حَجَّتِهَا؟ قَالَ: نَعَمْ!»<sup>۱</sup>

البته روایت دیگر مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ است آن هم از امام صادق علیه السلام: «مَمْلُوكٌ أَعْتَقَ يَوْمَ عَرَفَةَ، قَالَ: إِذَا أَدْرَكَ أَحَدَ الْمَوْقِفَيْنِ، فَقَدْ أَدْرَكَ الْحَجَّ»<sup>۲</sup>. این هم یکی از ادله ای است که راجع به این می گویند که کسی که مشعر را درک نکند، حتی وقوف اضطراری و عرفات را درک نکند؛ حجتش درست است، این یکی از ادله راجع به این قضیه.

<sup>۱</sup> - الکافی، ج ۴، ص ۲۷۶.

<sup>۲</sup> - وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۵۲.

حالا إن شاء الله بعدا خواهیم گفت این روایت عمار صحیح السند است.

دوباره در این جا روایت مسمع بن عبدالملک است که به یک نحوه دیگر می فرماید: «عَنْ مِسمَعِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ قَالَ: وَلَوْ أَنَّ مَمْلُوكًا حَجَّ عَشْرَ حَجَجٍ، ثُمَّ أُعْتِقَ، كَانَتْ عَلَيْهِ فَرِيضَةُ الْإِسْلَامِ - أَنْ جَا لَفْظِ حُجَّةِ الْإِسْلَامِ بُوْد وَ اَيْنِ جَا فَرِيضَةُ الْإِسْلَامِ بُوْد - إِذَا اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا»<sup>۱</sup>. درست شد.

خب حالا در این جا ما چطور این دو مسأله را با هم وفق بدهیم؟ از یک طرف و همین طور روایات دیگری که دارد بر این که عبد اگر حجش را انجام بدهد این به عنوان حجة الاسلام حساب می شود؛ خب این صریح روایت در حجة الاسلام است. در یک روایت داریم این عبد وقتی که به أُعْتِقَ عَشِيَّةَ عَرَفَةَ يُجْزَى عَنْ حُجَّةِ الْإِسْلَامِ. حالا اگر در شب عرفه مولا آزادش نکرد، خب این که حجة الاسلام را انجام داده پس چطور حضرت در این جا می فرمایند حجة الاسلام؟! متوجه شدید چه می خواهم عرض کنم، اگر مولا عبد را آزاد نکند یعنی عبد در حال

---

<sup>۱</sup> - وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۵۱.

رَقِيتَ حَجَّ رَا اَنْجَام بَدَهْد، خَب اَمَام فَرْمُوْدَنْد: «فَقَدْ قَضَى حَجَّةَ الْاِسْلَام» دِيْغَر، مَگَر نَفَرْمُوْدَنْد؟ مَگَر رَوَايْت رَا نَخُوَانَدِيْم، «اَيُّمًا عَبْدٍ حَجَّ بَه مَوَالِيْه فَقَدْ قَضَى حَجَّةَ الْاِسْلَام». عَرَض كَرْدِيْم رَوَايْت، صَحِيْح السَّنَد اسْت وَ صَرَا حْت دَارْد بَر اِيْن كِه كَسِي كِه حَج رَا اَنْجَام بَدَهْد «فَقَدْ قَضَى حَجَّةَ الْاِسْلَام» خَب دَرَسْت شَد.

رَوَايْت دِيْغَر مِي فَرْمَايْد كِه اِگَر عَبْد دَر شَب عَرَفَه، اِيْن عَتَق بَشُوْد، اِگَر عَتَق بَشُوْد يُجْزِي عَنْ حَجَّة الْاِسْلَام. خَب اِيْن دُو تَا بَا هَم دِيْغَر تَعَارُض پِيْدَا مِي كَنْنَد، وَلِي تَعَارُض نَدَارْد! چَرَا تَعَارُض نَدَارْد؟! بَه جَهْت اِيْن كِه هَمَان طُوْرِي كِه دِيْرُوْز عَرَض كَرْدِيْم مَا يَك حَجَّة الْاِسْلَام نَدَارِيْم.

حَجَّة الْاِسْلَام بَر حَسْب اِخْتِلَاف مَوْضُوْع مَخْتَلَف اسْت، نَه اِيْن كِه اَن طُوْرِي كِه فُقَهَا مِي گوِيْنْد مَا يَك حَجَّة الْاِسْلَام دَارِيْم وَ بَعْد دِيْغَر تَمَام شَد، حَجَّة الْاِسْلَام حَجِي اسْت كِه بَه لِحَاظ شَرَايِط تَكْلِيْفِي بَر مَكْلَف وَاجِب اسْت، اَن حَج مِي شُوْد حَجَّة الْاِسْلَام. اِگَر مَكْلَفِي بَه لِحَاظ شَرَايِط تَكْلِيْف، كِه هَر شَرَايِط تَكْلِيْفِي مَكْلَف رَا دَر مَوْضُوْع خَاص

خودش قرار می‌دهد، حج انجام بدهد؛ هذا يُسمّى بحجة الاسلام، این حج حجة الاسلام است. یعنی حجی است که در اسلام آن را اتیان کرده، اسلام برای او فرض کرده، حجة الاسلام یعنی این. یعنی اسلام برای او این حج را فرض کرده است، اسلام این حج را برای او تشریح کرده، تشریح، تدوین، قوانین این قانون حج را اسلام برای او آورده، درست شد. این حجی را که انجام می‌دهد بر اساس چیست؟ بر اساس آن وظیفه و تکلیف است.

تلمیذ: پس متموّل که چند بار حج بر او واجب می‌شود، پس چند تا حجة الاسلام بر او واجب می‌شود؟ در بعضی از روایات داریم.

استاد: خب آن را حالا بعد می‌آییم می‌گوییم. بله!

تلمیذ: نه، این طبق فرمایش شما است؟

استاد: نه! نه! حجة الاسلام حجی است که یَجِبُ

مرّة واحدة و لا یتکرّر. آن حجی که بعد واجب

است، حجة الاسلام نیست. آن حجی است که بعد به

صورت تکرّر، آن یا به نحو استحباب و یا به نحو

لزوم فی بعض المواقع. در بعضی موارد داریم

روایاتی را که حاکم فرض کنید افراد را و لو حج

انجام داده‌اند به حج می‌فرستد آن حجة الاسلام نیست حج واجب است ولكن حجة الاسلام نیست. مثل این که فرض کنید شما می‌روید حج استحبابی انجام بدهید، وقتی که شما حج استحبابی را رفتید و انجام دادید، به محض این که مُحْرَم بشوید آیا این حج واجب می‌شود یا نه؟ این حجة الاسلام نیست. پس وجوب حج دلالت از حجة الاسلام نمی‌کند.

حجة الاسلام یک عنوان واحد است که یَجِبُ هذا العنوان لِكُلِّ مُكَلَّفٍ مَرَّةً وَاحِدَةً فِي طَوْلِ عَمْرِهِ. درست شد! روایت هم بر این مسأله تصریح دارید، حالا روایاتش را می‌آییم و می‌خوانیم یا خودتان بروید ببینید دیگر این خواندن ندارد. این مرة واحدة این حجی است که بر شخص واجب است. لذا اگر شخص به نیابت از طرفی برود، بدون شرایط استطاعت این حج، حج واجب بوده، حج نیابی بوده، عجیب! حجتش حج واجب است، حج نیابی است ولی حجة الاسلام نیست! چرا؟! چون شرایط مخصوص به خود را ندارد. الان مکلف به حجة الاسلام نیست یعنی به شرایط استطاعت فردی و شخصی و استقلالیه - استقلالیه را در نظر داشته باشید. - آن حجة الاسلامی که بر مکلف واجب

است، آن شرایط خود فرد را می‌خواهد. لذا اگر شخصی بدون شرایط استطاعت، نیابتاً از طرف فرد دیگری برود، آن حَجَّش صحیح است و تام است؛ ولیکن حج حج نیابی است، حج حجة الاسلام نیست، حجة الاسلام فقط مرهً واحدة است.

این که من عرض می‌کنم باید ما از خود روایت مطلب را در بیاوریم، الان شما ببینید این اشتباهی که شیخ طوسی و افراد دیگر در این جا کرده‌اند ناشی می‌شود از همین مساله که یک حجة الاسلام در نظر گرفته‌اند؛ آن وقت گفتند همان حجة الاسلام بود، دو تا حجة الاسلام که نداریم، حجة الاسلام مرهً واحدة فی طول عمر المکلف.

عبد هم که همان است از اول هم عبد مکلف است، همچنان که به صلاة و صوم و این‌ها هست، مکلف به حج هم می‌شود و بعد هم آزاد هم می‌شود و بعد هم می‌رود جلو تا می‌میرد. خب یک دفعه حَجَّش را انجام داد، این حَجَّی که در زمان رقیّت انجام داده حجة الاسلام است، روایت داریم حجة الاسلام است. وقتی حجة الاسلام شد، حجة الاسلام ثانوی ما نداریم، چند تا مگر حجة الاسلام داریم؟ یک حجة الاسلام داریم او هم



این حج را در زمان رقیّت انجام داده است. اما در زمان عتق ممکن است بگوییم حج بر او واجب است اما دیگر حجة الاسلام نیست. مثل این که فرض بکنیم که بعداً نیابةً واجب می شود، حج به نذر واجب می شود، کسی که نذر بکند واجب است دیگر ولی خب حجة الاسلام نیست. حج نذری، حجة الاسلام نیست. حج که انسان استحباباً برود انجام بدهد، وقتی که احرام بست واجب می شود؛ ولی خب حجة الاسلام نیست. این هم همینطور است، وقتی شخص در حال رقیّت، مولا أَحَجَّ به و این شخص حج انجام داد «فَقَدْ قَضَى حَجَّةَ الْإِسْلَامِ». امام می فرماید حجة الاسلام را انجام داده، درست شد!

حالا در شب عرفه همین حجّی که الان انجام داده، می خواهد به نام حجة الاسلام انجام بدهد، همین حجّی که الان این عبد به عنوان حجة الاسلام انجام می دهد، یک مرتبه در شب عرفه مولا به ذهنش می رسد که برای رضای خدا این عبد را عتق کند. حضرت می فرماید که این از حجة الاسلام او حساب می شود. خب پس این شب عرفه چه دخلی دارد به قضیه در حالی که ما گفتیم عبد وقتی که حج را انجام بدهد حجة الاسلام است، به شب عرفه چه ربطی

دارد؟! این چه ربطی به شب عرفه دارد؟! اگر شما می‌فرمایید که اگر عتق بشود حج بر او واجب است، خب حجّ واجب با حجة الاسلام دو تا هستند و این که حجة الاسلام را دارد انجام می‌دهد، چه ربطی به حجة الاسلام دیگر دارد؟ متوجه می‌شوید، الان رساندم؟ که اگر این شخص در حال رقیّت حج انجام بدهد مگر حضرت نفرمودند: «فَقَدْ قَضَى حَجَّةَ الْإِسْلَامِ»، پس دیگر به شب عرفه چه ربطی دارد؟! که شب عرفه مولا عبد را عتق بکند یا نکند، او حجة الاسلام انجام داده. چرا راوی سؤال می‌کند که اگر در شب عرفه این مولا عبد را عتق کند «أُيُجْزَى عَنْ حَجَّةِ الْإِسْلَامِ»؟ حضرت می‌فرماید: بلی! اگر در شب عرفه عتق کند «فَقَدْ قَضَى حَجَّةَ الْإِسْلَامِ».

و نظیرش روایت «مَمْلُوكٌ أُعْتِقَ يَوْمَ عَرَفَةَ، قَالَ: إِذَا أَدْرَكَ أَحَدَ الْمَوْقِفَيْنِ فَقَدْ أَدْرَكَ الْحَجَّ» است. حتی اگر عرفه را هم درک نکند و مشعر را درک بکند، امام علیه السلام می‌فرماید که این حج را درک کرده است. یعنی همان حجة الاسلام است دیگر. والاّ الان که مُحْرَم است، عبد وقتی که در حال احرام است، دارد عرفات را درک می‌کند، مشعر را درک می‌کند، این که گفتن ندارد، دلیل ندارد و

حجّة الاسلام را هم انجام داده در حال رقیّت، عرفات  
یا مشعر را درک بکند این حجّة الاسلام انجام داده  
است.

پس چرا امام می‌فرماید: «مَمْلُوكٌ أُعْتِقَ يَوْمَ  
عَرَفَةَ، قَالَ: إِذَا أَدْرَكَ أَحَدَ الْمَوْقِفَيْنِ فَقَدْ أَدْرَكَ  
الْحَجَّ»، این معنایش چیست؟ معنایش این است که  
ما دو حجّة الاسلام داریم، نه یکی. بلکه در واقع یکی  
داریم نه این که دو تا، دو تا حجّة الاسلام نداریم یک  
حجّة الاسلام است و آن حجّة الاسلام یک بار واجب  
است و دو بار واجب نیست، ولی بر حسب شرایط  
موضوع تفاوت می‌کند. این آن چیزی است که از  
روایت ما استخراج می‌کنیم. یک حجّة الاسلام طبق  
شرایط رقیّت، بسیار خوب! اگر شخص رقیّ باشد: عبدٌ  
مملوکٌ رقیٌّ فقد قضی حجّة الاسلام، و با رقیّت هم از  
دنیا برود؛ الملائكةُ یکتبون فی صحیفة اعماله هذا  
العبد قضی حجّة الاسلام و یُحشَرُ یومَ القیامة حاجّاً  
بحجّة الاسلام. این صریح روایت است عبد در حال  
رقیت بمیرد وقتی مُرد یک تکلیف دارد دیگر. مثل  
تکالیفی که فرض کنید انسان دارد در چیزهای  
مختلف، مگر مختلف نیست؟ حالا اگر فرض کنید  
این رقیّتش تبدیل به عتق شد و آزاد شد، حکم

عوض می شود باید حجة الاسلام را انجام بدهد. ما دو تا حجة الاسلام نداریم، یکی داریم آن حجة الاسلام مال رقیّت، مال رقیّت. حجة الاسلام مال حرّ، مال حرّ، و دو تکلیف جداگانه است.

مگر عبد و مملوک در زمان رقیّتش مالک اموال می شود؟ نه! حکم مملوک در زمان رقیّت، عدم اختیار در تصاحب و در تملک است. همین که رقّ، عتق شد چه می شود؟ مالک املاک می شود، دو حکم مختلف است. خیلی راحت ببینید چقدر راحت این مسأله را درستش کردیم. وقتی که عبد مملوک است، زکات بر او واجب نیست، زکات را مولا باید بدهد؛ همین که این عبد عتق شد، چه می شود؟ زکات بر او واجب می شود.

ولی در مورد صلاة و صوم نه؛ احکام رقیّت با حال عتق فرق نمی کند. صوم در حال رقیّت حتی اگر مولا در ماه رمضان بگوید که روزه نگیر و روزه واجب نیست؛ حرام است باید روزه بگیرد. مثل این که فرض کنید که شوهر به زن بگوید روزه نگیر، اگر اشکال نداشته باشد باید بگیرد ﴿وَ إِنْ جَاهِدَاكَ

عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا ﴿١﴾

اگر پدر به فرزند بگوید که نماز نخوان از آن اطاعت نکن. اگر بگوید روزه نگیر، لا تُطِعْهُمَا؛ حرام است، باید روزه را انجام داد و همین طور، درست شد.

آیا برای خود انسان این مسائل اتفاق نمی‌افتد؟ فرض کنید که شما در یک جایی هستید ماه رمضان چند روزه؟ - ۲۹ روز یا ۳۰ روز دیگر - شما الان فرض کنید که در بلاد غربی، شب سی‌ام ماه رمضان شما رؤیت هلال کردید، ۲۹ روز ماه رمضان را شما روزه گرفته‌اید و رؤیت هلال کردید یا اصلاً می‌گوییم سی روز، چرا ۲۹ روز. شما رؤیت هلال ماه کردید خیلی به صورت خفیف، فرض کنید مثلاً در قبرس رؤیت هلال ماه کردید؛ آن وقت روزه فردا چه می‌شود؟ می‌شود حرام، عید فطر است دیگر و می‌شود حرام. بعد چند ساعت بعد با هواپیما آمدید فرض کنید که در مشهد امام رضا علیه السلام - خدا قسمت کند - آمدید در آنجا، دیدید فردا روز سی‌ام

---

۱ - سوره لقمان (۳۱) آیه ۱۵.

ماه رمضان است. باید چکار کنید؟ باید روزه بگیرید یا روزه بخورید؟ باید روزه بگیرید. چرا؟ تکلیف دو تا شد. تکلیف قبرس یک تکلیف است و تکلیف مشهد یک تکلیف دیگر است. چون رؤیت در مشهد منتفی است، این می شود تکلیف دیگری و فردا را باید روزه بگیرید.

تلمیذ: یعنی سی و یک روز روزه بگیریم؟

استاد: بله سی و یک روز، چهل روز چه اشکال دارد، اشکال دارد مگر؟

تلمیذ: یک ماه روزه داریم؟

استاد: خب یک ماه برای این جا داریم. یعنی وقتی شما در قم تشریف دارید در خدمت اهل بیت، این جا نمی توانید سی و یک روز روزه بگیرید یا ۲۹ روز یا سی روز. ولی اگر مکانتان را عوض کردید شرایط هم عوض می شود، خیلی مسائل عوض می شود. شما در این نقطه باید سی روز روزه بگیرید اما رفتید در یک جای دیگر فرض کنید که در آنجا ماه روزه تمام نبود.

تلمیذ: در قبرس ما روز عید فطر را درک کردیم

و افطار کردیم و برگشتیم مشهد.

استاد: بله! تمام شده، نه دیگر روزه را شما خوردید.

تلمیذ: باید قضا بگیرد.

استاد: نه دیگه شما خوردید.

تلمیذ: باشد خورده باشد. ولی خب باید قضا بگیرد، شخص مسافر است.

استاد: کسی که می خورد با نمی خورد دو تا است.

تلمیذ: نه! خب شخصی مسافر است.

استاد: هل یستوی الذین یاکلون و الذین لا یاکلون!!

تلمیذ: حالا مساله نماز فرق می کند مساله نماز خیلی مفصل است وارد نشویم. قطب و فلان و بالا و پایین، و الذین لا یاکلون انما یتذکر اولوالباب.

تلمیذ: قبل از انقضاء وقت، به وطن برسد اگر در سفر دو رکعتی خوانده باشد باید چهار رکعتی اعاده کند؟

استاد: چهار رکعتی، نه!

تلمیذ: به وطن برسد قبل از انقضاء وقت.

استاد: برسد. نماز برای مسافر یک وضعیت دارد

و برای حاضر یک وضعیت. این صلاة را خوانده تماماً

و تماماً دیگر چرا قضا کند؟ چه خبرش است خدا؟

بسش است، یکی بود یک خورده حالش خوب بود

صاف و ساده بود و این حرف‌ها، عیال یکی از

دوستان بود. خب مثل بقیه تو باغ نبود خلاصه، این

هی بلند می‌شد نماز شب می‌خواند و این حرف‌ها،

این هم می‌گفت: چقدر نماز می‌خوانی، همین کارها

را کردی که لوسش کردی!! دارد پدر ما را

درمی‌آورد، بنشین، بخواب. می‌گفت: همین کارها را

کردی که لوسش کردی، دارد پدر ما را درمی‌آورد.

بنده خدا مریض بود. دارد پدر ما را درمی‌آورد، بگیر

بخواب بابا! همان واجب‌ها را خونندی بسش است،

زیادش هم هست.

این الان تکلیف در این جا فرق کرده؛ در آن جا

تکلیف، تکلیف به افطار بوده و الان در اینجا تکلیف

به صوم است. همین‌طور مسأله برای مسافر هم

همین‌طور است. الان در حال حاضر، در شرایط



حاضر تکلیف، تکلیف به صلاة قصر و این هم صلاة را انجام داده و تکلیفی دیگر ندارد. حالا آمد وطن و نماز را تمام خواند، دوباره برود مسافرت و یکی دیگر هم قصر بخواند.

تلمیذ: حالا اگر در همان روز عید افطار نکرد، یعنی روز عید را درک کرد و رسید به مشهد. حالا باید چکار کند؟ باید روزه بگیرد قصد و نیت روزه را بکند در وطنش قرار دارد؟

استاد: افطار نکرده؟ پس باید روزه بگیرد.

تلمیذ: خب! چرا بگیرد؟

استاد: چرا بگیرد؟ به خاطر این که نخورده. عرض کردم هل یستوی الذین یاکلون و الذین لا یاکلون.

تلمیذ: آخر خوردن یا نخوردن در این تأثیر پذیر نیست، تفاوت نمی کند.

استاد: بله! وقتی که شخص خورد به عنوان عید، دیگر آن روز را عن امرٍ خورده. یعنی از روی امر به عیدیت، این روز را خورده و اگر تمام دنیا را برود دیگر برای او واجب نیست.

تلمیذ: نخورده و درک کرده امروز را؟

استاد: باشد اگر نخورد آن حکمش حکم کسی می ماند که قبل از این که به وطن برسد چیزی نخورده باشد مثل آن می ماند. اگر خورده باشد باید قضا بکند. ولی اگر کسی به عنوان عید آمد و خورد، این دیگر روزه برای او نیست. روزه دیگر تمام شد، درست شد!

خب حالا این مسأله اختلاف موضوع، مسأله طبیعی است. وقتی که انسان در حال صغر هست یک تکلیفی دارد. البته تکلیف یعنی مطابق با همان صباوت و صغر. در حال مراهقیت، یک تکلیف دارد. در حال بلوغ یک تکلیف دارد، تکلیف بلوغ فرق می کند. بلوغ نسبت به شخص بر حسب مراتبش تفاوت دارد. عرض کردیم بلوغ عقلی داریم، بلوغ جسمی داریم؛ در مسائل اموال باید شخص به بلوغ عقلی برسد، در مسأله صلاة و صوم و اینها به همین بلوغ جسمی باید برسد. البته در صورت شرایط، بلوغ فرق می کند و ممکن است شخصی تا ۳۰ سالگی هم به بلوغ نرسد. ﴿وَلَا تُؤْتُوا

یا این که فرض کنید که ﴿فَإِنْ أَنْسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ﴾<sup>۲</sup>. به سفیه نباید اموال داد.

چرا؟! چون سفیه تعلق تکلیف برای او نشده است، مانند صبی می ماند. تعلق تکلیف به حفظ اموال و صرف اموال در مصالح، این تعلق به او نشده است. پس بنابراین به شخصی که تعلق تکلیف نشده چطور شما [آیه] ﴿وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالِكُمْ﴾ [را کنار می گذارید و] اموال می دهید؟ اموال دادن به سفیه حرام می شود. درست؟!!

همین طور یتیم است ﴿وَإِن تَلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ أَنْسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ﴾<sup>۳</sup>. به یتیم مال ندهید! دادن اموال به دست یتیم که رشد ندارد، حرام است.

چندی پیش یک قضیه‌ای اتفاق بود در یکی از ممالک خارجی، دوستان بودند مدتی پیش، سال‌های پیش. یک شخص فوت کرده بود و این فرزندان

<sup>۱</sup> - سوره النساء (۴) صدر آیه ۵.

<sup>۲</sup> - سوره النساء (۴) صدر آیه ۶.

<sup>۳</sup> - سوره النساء (۴) صدر آیه ۶.

داشت. سؤال کردند از من، گفتم: دادن این اموال حرام است! شما که وصی این شخص هستید دادن این اموال به فرزندان او با این که بالغ هستند و بزرگ هستند، حرام است. ولی شما که کیفیت خرجش را دارید به من می‌گویید، این‌ها از نقطه نظر بلوغ عقلی سفیه به حساب می‌آیند و مال را ندهید. بقیه آمدند گفتند به او به تو چه ارتباطی دارد؟! خب مال پدرشان است، بده بگذار از بین ببرند و او مال را داد و در عرض ۲ سال تمام اموال، میلیون‌ها دلار تمام همه را کرد هوا. گفتم: خوب شد؟ بله! این کار حرام است. گرچه این الان ۲۵ سالش است ولی ۲۵ سال سفیه است.

سفیه به این معناست که نمی‌تواند تصمیم بگیرد، مصالح را نمی‌فهمد، مستقبل را درک نمی‌کند، مصالح حیات و عیش را درک نمی‌کند، مسائل عائلی را نمی‌فهمد؛ و این هم این‌طور است. خیلی‌ها هستند. الان وجود دارند افرادی که سنشان ۴۰ سال هم هست، ولی از نقطه نظر تدبیر معاش این‌ها بالغ به حساب نمی‌آیند. دادن اموال به دست این افراد

حرام است، درست شد! اگر شخص رفت این اموال را داد به او و او هم از بین برد، نمی تواند مطالبه کند. چون خودش اقدام بر هلکه کرده است. این آیه شریفه که می فرماید: ﴿وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ﴾

یک وقتی اشتباه نکنید! منظور از سفیه این نیست که بیاید در این مدرسه فیضیه پشتک بزند، یا تو حرم برود ادا و شکلک در بیاورد. نه! این نیست منظور این است که این آقا تدبیر معاش ندارد، نمی داند چطور صرف کند، نمی فهمد چطور صرف کند، این صرف در اموال را به مصالح، تشخیص نمی دهد و به خیال خودش کار درست را دارد انجام می دهد. به خیال خودش غرض ندارد، ولیکن عقلاء وقتی که بررسی بکنند از ۲۰ نفر، ۱۸ نفر می گویند این آدم آدمی است که عقل معاش ندارد و همین کفایت می کند، فکفی به سفهاً.

سَفَه، نه منظور این که کارهای غیر عادی انجام می دهد، نه! نه! یک شخصی ممکن است خیلی رفت و آمد و ارتباطاتش ارتباطات خیلی معقول باشد، ولی از نظر ارتباطات و معاشرت و اینها نه؛ ولی از

نقطه نظر عقلِ معاش، تدبیر ندارد. این مشمول این آیه خواهد شد. مسأله فقط مربوط به ایتم نیست ها! البته در مورد غیر ایتم هم همین طور است. در مورد ﴿وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ﴾ به همین برمی گردد.

لذا سفیه در این آیه یک معنای اوسع از معنای عرفی دارد. در عرف سفیه به کسی می گویند که کارهایش مثل بچه است، نه! این نیست. سفیه در این آیه به کسی می گویند که عقل و تدبیر برای اداره زندگی را ندارد. مثلاً فرض کنید که من باب مثال الان چیزی را که به دردش نمی خورد، می رود نگاه می کند می گوید به به! عجب این چیز خوبی است. حالا اصلاً به دردش نمی خورد، پول ندارد نان بخورد، می رود یک تلویزیون سه متر در چهار متری وجود دارد. آخ جون این را بیاوریم خانه ۱۵ نفری رفیق‌هایش را هم صدا می کند سرش را بگیرد، این را بلند کنید بیاورید، بنشینیم تماشا کنیم. هیچی! این تمام پول دو سالش را سه سال خرجی خودش و زن و بچه‌اش را می دهد برای یک تلویزیون ۲×۳ که چی؟ این را می گویند: سفیه. نرفته اموالش را تو دریا

بریزید، پاره هم نکرد، ولی چیست؟ این بالا خانه  
یک خورده سه کار می‌کند، این یک خورده نگاه کرده  
خوشش آمده و برویم این را بگیریم. یا فرض کنید  
که وسیله نقلیه دارد، می‌رود یک ماشین توی  
نمایشگاه می‌بیند، عجب ماشین قشنگی! بابا حالا  
واسه تو این خوب است برای بسه، حالا داری با آن  
راه می‌روی، چند سال هم برای تو دارد کار می‌کند،  
می‌گوید: آه این عجب ماشینی است! چه رنگی! این  
متالیک را نگاه کن! نگاه کن! کیف می‌کند، بلند شود  
برود بخرد. این سفیه است و همین‌طور در سایر  
چیزها.

یا مثلاً فرض کنید توی این مسائل و قرعه‌کشی‌ها  
و فلان و پول خرج کردن‌ها و این چیزها که بگوید  
حالا پول را خرج می‌کند به عنوان این که یعنی حالا  
به اسمش تمام بشود. این‌ها افرادی هستند که آن  
قدرت تعقل را ندارند. ولی اگر نه! یکی برود یک  
چیز گران بخرد فرض کنید، ماشین بخرد و بر اساس  
فهم و منطق و بر اساس موقعیت، ماشین بخرد گران  
هم هست، این اشکالی ندارد. بالاخره می‌گویند هر

چیزی بی حکمت گران نمی شود، بی علت هم ارزان نمی شود، لابد چیز خوبی است. نه! شخص در تحت قدرتش است و می رود این کار را انجام می دهد و کارش هم صحیح است. پس، نه گران خریدن دلالت بر سفهات می کند و نه ارزان خریدن دلالت بر عدم سفهات. باید بینیم شخص عقل معاش دارد و قدرت تدبیر و اینها دارد؟ خب این تکلیف ما می بینیم چیست؟ تفاوت می کند و بر این اساس هم حکم شرعی می آید.

این مسأله را رفقا جدی بدانند. اگر کسی بیاید در این قضیه بیاید بر خلاف آیه قرآن عمل کند، نمی تواند برود یقه طرف را بگیرد، خودش اقدامی برای هلکه کرده و حکم شرعی است. شما اگر آمدید به یک سفیهی مال دادید و بعد هم رفت برداشت همه را به هوا کرد و بعد هم گفت که فرض کنید یا علی مدد! حالا خودش می داند دیگر، خودت اقدام کردی. مثلاً شما فرض کنید که امواتان را بدهید دست بچه تان مثلاً - آقا زاده بزرگ منظورم نیست - کوچک تر، آن هم بردارد ببرد چند تا وانت پفک، از



دم یک مرکزی همه رفقاییش را دعوت کند بیاید  
شیرجه بروید. بابا، می آید می زند وای توی سرش  
بینید نگاه کن، این چه کار کرده؟! کله ملق می زند  
تو، هر چه می خواهد می خورند، بعد هم همه روانه  
بیمارستان، درست شد! یعنی پول بدهی دستش مثل  
آن یارویی که یک مدت عمرش فقیری و بند تنبان  
نداشت، وقتی به سلطنت رسید تمام خزانه را رفت  
بند تنبان خرید. گفتند: چرا این طوری می کنی؟  
گفت من این قدر بی تنبانی کشیدم، حالا همه پول  
مملکت را دارم می دهم بند تنبان، درست شد!

خب این عبد که در این جا آمده و حجة الاسلام  
را انجام داده است، این حجة الاسلام الان، حجّ تام  
است. چرا؟ چون الان رِقّ است و الرِقُّ أَحَجُّه. خود  
رِقّ که مالک نیست، حتی مولا می تواند او را از حج  
منع کند. البته این کار، کار صحیحی نیست؛ ولی در  
تحت تملکش هست و اگر منع بکند، اگر حج انجام  
بدهد، حش باطل است. رِقّ اگر حج انجام بدهد  
بدون اذن مولا، حش باطل است. ولی اگر این حج  
را انجام داد، امام علیه السلام می فرماید: این

حجّة الاسلام است. این قضیه چیست؟ این مربوط به  
زمان رقیّت می شود.

خیلی خب حالا اگر این شخص مُعتَق شد؛ چه  
بعد الحج و چه قبل العرفة یا احد الموقفین، حتی در  
یوم العرفة که مشعر را درک بکند خب تبدّل موضوع  
می شود. در عتق در لیلۃ العرفة تبدّل موضوع است و  
صار حراً و هذا حرّاً و این حج را انجام داده است و  
حجّة الاسلام انجام داده و يُجزی عن حجّة الاسلام.  
خب این که يُجزی عن حجّة الاسلام، خب این هم  
عجیب است دیگر، این هم واقعاً عجیب است که  
این راحلهایی که الان با خودش آورده، زادی که با  
خودش آورده، اینها الان تمام چیست؟ اینها الان  
با آن مولا است که آمده در این جا، خب راحله اش را  
مولا آورده، زاد را و همه را مولا داده؛ ولی همین  
تبدّل موضوع به عنوان حرّیت این را خدا به حساب  
می آورد.

یعنی چون در روز عرفه این حرّیت الان برای او  
پیدا شد، الان خدا نمی گوید که این حج را به عنوان  
حجّة الاسلام رقیّت ما قبول می کنیم؛ اما بعد که از

حج مراجعت کردی باید این را انجام بدهی. ولی جالب این جاست که همین مسأله راجع به کسی که لو أَحَجَّ به بعضُ إخوانه، می گویند: نه! بعد باید دوباره اعاده کنی. حالا به آن جا هم می رسیم. این مسأله به خاطر تبدل موضوع است. یعنی حجة الاسلام مرةً واحدة، بله یک مرتبه است و چون در این جا تبدل موضوع شده است، در این جا دیگر آن حجة الاسلام، تکلیف جدید الان متوجه او می شود. باز در این جا مرةً واحدة، در موقع حریت مرةً واحدة درست است. امام صادق علیه السلام در این جا می فرماید که باید حج انجام بدهی.

لذا در این جا هم حضرت می فرماید که نسبت به عبد، روایت روایت صفوان است «عَنْ صَفْوَانَ وَابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: الْمَمْلُوكُ إِذَا حَجَّ وَهُوَ مَمْلُوكٌ، ثُمَّ مَاتَ قَبْلَ أَنْ يُعْتَقَ؛ أَجْزَأُهُ ذَلِكَ الْحَجُّ - أَجْزَأُهُ عَنْ حُجَّةِ الْإِسْلَامِ» این هم معلوم می شود و أَجْزَأُهُ عَنْ حُجَّةِ الْإِسْلَامِ نه حجة الوجوب -

فَإِنْ أُعْتِقَ، أَعَادَ الْحَجَّ»<sup>۱</sup>. اگر آزاد بشود اعاد الحج، از این «أَعَادَ الْحَجَّ» معلوم می شود منظور حجة الاسلام است، چون مسأله مسأله اعاده است.

خب این مسأله روشن شد. البته عرض کردم بیانات فقها هنوز مانده، اعتراضات نسبت به همه اینها فقها مطالبی دارند که حالا عرض می کنیم. اولش شیخ طوسی می گوید مستحب، که اصلاً خیال خودش را راحت کرده و گفتیم: نه! اینها همه واجب است و مستحب نیست. منتهی مسأله می ماند در مورد اُمّ ولد، که حضرت فرمودند از حجة الاسلام اش حساب نمی شود به خاطر این است که اُمّ ولد به واسطه فرزند، وقتی که فرزندش از این شخص به دنیا آمد، به واسطه موتِ مولا از سهم ارث فرزند آزاد می شود، و وقتی که آزاد شد باید برود حج انجام بدهد لذا در مورد اُمّ ولد امام می فرماید حجة الاسلام نیست. اما اگر همین اُمّ ولد قبل از این که مولا بمیرد، این از دنیا رفته او هم داخل در تحت مملوک است و حجة الاسلام را انجام داده،

---

<sup>۱</sup> - وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۵۰.

درست شد.

پس وفق بین روایتی که در اُمّ ولد می فرمایند  
حجة الاسلام نیست و بین آن روایاتی که می فرماید  
مملوک، قاعده کلی مملوک هم درست شد مشخص  
شد.

اللّهم صل علی محمد و آل محمد